



زهره شوشتری
کارشناس حقوق

پاسخ به پرسش‌های حقوقی

در این ستون به پرسش‌های حقوقی مخاطبان عزیز که با پیامک یا تلفن ثبت شده باشد پاسخ داده می‌شود. مخاطبان گرامی می‌توانند برای اطلاع بیشتر، با روابط عمومی شهرآرا به شماره ۳۷۲۸۸۸۱ تماس بگیرند یا به شماره پیامک ۳۰۰۷۲۸۹ پیام دهند.

+ دختری سی‌ساله هستم. برای ازدواج، با شخصی آشنا شده‌ام. ایشان اصلاً مهریه را نمی‌پذیرد اما گفته است هر حق و حقوق دیگری را قبول دارد. می‌خواهم بدانم با توجه به علاقه‌ام به ازدواج، چه می‌شود کرد؟

همه حق و حقوق مالی مربوط به زوجه حتی اگر در سند ازدواج نوشته نشود، به وی تعلق می‌گیرد اما درباره مهریه اگر توافق بر عدم تعیین مهریه باشد، باز هم زن مستحق مهرالمثل خواهد بود. مهرالمثل مهریه‌ای است که بر حسب عرف و عادت و با توجه به وضع زن از لحاظ سن، تحصیلات، موقعیت خانوادگی و اجتماعی و... با در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان معین می‌شود. زن می‌تواند در صورت تعیین نشدن مهریه در ازدواج دائم، مهرالمثل را تقاضا کند.

+ حکم قطعی طلاق از طرف مرد صادر می‌شود و ایشان برای مهریه تقاضای اعسار داده است. آیا من می‌توانم در این زمان تقاضای اجرت‌المثل دهم؟ در صورتی که درباره حق و حقوق مالی از جمله اجرت‌المثل در حکم طلاق تصمیمی گرفته نشده باشد، امکان اقامه دادخواست برای مطالبه آن وجود دارد.

+ من یک زن خانه‌دار هستم. به دلیل اختلافات خانوادگی، می‌خواهم قبل از جدایی، از مشاوره رایگان استفاده کنم. آیا وکیل و مشاور رایگان وجود دارد؟ بله، می‌توان از مشاوره‌های معاضدتی کانون وکلا و دادگستری استفاده کرد که کاملاً رایگان هستند.

+ برخلاف قوانین ساختمان، یکی از مالکان خانه‌اش را به فردی اجاره داده که امنیت خانواده‌ها را از بین برده است. راه حل قانونی برای رفع این مشکل چیست؟

پیشنهاد می‌شود ابتدا با جلسات مربوط به مدیریت ساختمان مسئله حل شود. در غیر این صورت، ساکنان و مدیر ساختمان می‌توانند برای برطرف شدن این مشکل، همگی، به طرفیت شخص خاطی، دادخواست ثبت کنند.



شهربانو

شنبه
۲۷ دی ۱۴۰۱
۲۴ جمادی‌الثانی ۱۴۴۴
شماره ۲۸۶۰

(۸)

ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب‌امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرمسئول:
سید میثم موسوی مهر
سردبیر:
سید سجاد طلوع هاشمی
دبیرضمانت:
ارژنگ حاتمی
مسئول ضمیمه:
حمیده وحیدی

نگاهی به زنانی که متفاوت‌اند

نگاهی به کتاب «آن شهر شاید»



نغمه ترکمن‌نیا
فعال فرهنگی

کتاب «آن شهر شاید» اولین اثر داستانی الهه علیخانی است که انتشارات ثالث به چاپ رسانده است. مجموعه داستان کوتاه «آن شهر شاید» دربردارنده چهار داستان به هم پیوسته با عناوین «داستان خدیجه»، «داستان او»، «داستان منصوره» و «داستان بیگم» است که ماجرای آن‌ها در یکی از شهرهای اطراف اصفهان می‌گذرد، شهری کوچک و پر از رمز و راز. داستان کوتاه اول، یعنی داستان خدیجه، با زاویه‌دانی کل محدود روایت می‌شود و پر است از رفت و برگشت‌های زمانی که گاهی خواننده را از محور اصلی داستان جدا می‌کند. زاویه روایت داستان دوم، «داستان او»، دوم شخص است. شکل داستان هم به روزهای مختلف تقسیم‌بندی شده است. «روز چهارم بی حوصله و عصبی بودی. برای ناهار سه تاخت‌مرغ بومی نیمرو کرده بودی و تازه خورده بودی که از جابلند شدی و چند ورق روزنامه‌ای که برایت مانده بود برداشتی و سفره را جمع‌نکرده زدی بیرون. نیم ساعت بعد از ظهر بود و شهر در سکوت ترسناکش فرو رفته بود. گرمی هوا به قدری بود که حساب کردی لابد تا به زمین دشتی و باغ حاجی برسی کباب شده‌ای. توی تاریکی کوچه بودی که شنیدی از پشت سرت صدای پامی‌آید. تا برگشتی دیدی زنی سمت می‌آید. اول شناختی اش، ولی همین که چادرش را کنار زد، بی‌درنگ و بلند سلامش کردی و گفتی: «تو اینجا چی کار می‌کنی دختر؟» گل از گلت شکفته بود.»

داستان سوم، «داستان منصوره»، زاویه اول شخص دارد و روایتش خطی است. زاویه دید داستان چهارم یا آخر، یعنی «داستان بیگم»، نیز دانی کل نامحدود است که با شیوه غیرخطی روایت شده است. از بین این داستان‌ها می‌توان گفت «داستان منصوره» در مقایسه با داستان‌های دیگر از عناصر داستانی قوی‌تری بهره گرفته است و صحنه قرار گرفتن منصوره در حیاط خانه قدیمی پیرزن ناشی از موقعیت داستانی پیرنگی است که در داستان‌های دیگر این مجموعه کمتر اتفاق افتاده است. مجموعه داستان «آن شهر شاید» روایت زنان متفاوتی است. مادر بزرگی نوه‌نوادش را می‌کشد. پیرزنی طعمه و سوسه دختر جوانی می‌شود تا به ثروت پنهان او برسد و پیرزن روان پریش دیگری متهم به قتل پیرزن دیگری می‌شود که رفتارهای پیش از اینش دیوانه‌وار بوده و باغی راه به تنهایی به نابودی کشانده است. شخصیت‌های کتاب زنانی به ظاهر ساده و روستایی هستند که جامعه به آن‌ها اتهام جنون زده است اما وقتی این زنان داستان خود را روایت می‌کنند و خواننده با آنان همراه می‌شود، متوجه می‌شود بازمانی روبه‌روست که دانایی‌شان از جهان پیرامونشان بیشتر است. وزن شخصیت این زن‌ها بر جهان بیرونشان سنگینی می‌کند. هرچه داستان جلوتر می‌رود، بیشتر متوجه می‌شویم این جغرافیا و مردمان زیسته در آن‌اند که دیوانه‌اند و کوتاه‌فکر و چون این زنان شبیه آن‌ها نیستند، دیوانه لقب گرفته‌اند. آن‌ها عصیان می‌کنند، به دل تاریکی و سیاهی می‌زنند و با غربت و ترس هایشان روبه‌رو می‌شوند. از دیگر آثار الهه علیخانی، نویسنده جوان این کتاب، می‌توان به «پاهای آویزان آن زن» اشاره کرد.



آن شهر شاید
نویسنده: الهه علیخانی



عاطفه رنگ‌آمیز طوسی
منرجم

شاعر مادری است برای فرزندان که واژه‌های نورند

تحت عنوان «شهر آینه‌ها» جمع‌آوری کردم. بعدها در کنار غزل سرودن، دنیای شعر سپید را هم تجربه کردم. اطره سید موسوی هم اکنون مربی فرهنگی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است. در پایان، غزلی زیبا از این شاعر خوب همشهری من بخوانیم. مادرم مثل اناری ست که گلگون شده است دلش از آفت فرزندی من خون شده است من بدم‌گاه چنان حمله‌سنگی به انار اوولی خوبی‌اش از حد من افزون شده است وحشی گیسویم از دست نوازشگر اوست سرم از گرمی دامن وی افسون شده است طبع من از نفس سبز و بهارینه اوست که چنین عاشق و رقصنده و موزون شده است پیش از این دایره‌ای از همه او بودم و بس حال چندی ست دلم سخت دگرگون شده است باورش می‌شود آیا که بگویند شبی دخترش از خم این دایره بیرون شده است نه مرا طاق عشق دگری نیست دلم زیر خاکستری از عاطفه مدفون شده است

شعر گفت. اودر رشته ادبیات تحصیل می‌کرد و من از نوجوانی عاشق کتاب‌هایش بودم. هر لحظه را برای خواندن آن‌ها غنیمت می‌دانستم تا اینکه کم‌کم در همان دوران، زبان و جان من نیز با شعر پیوند خورد. هر سال در مسابقات فرهنگی ادبی آموزش و پرورش شرکت می‌کردم و معمولاً تا مراحل استانی و کشوری جزو برگزیدگان می‌شدم. سال ۱۳۷۵ در رشته علوم تربیتی وارد دانشگاه فردوسی مشهد شدم و در جلسات شعر شرکت می‌کردم و از حضور استادانی چون ذبیح... صاحبکار، مرحوم غلامرضا شکوهی، مصطفی محدثی خراسانی، استاد محمدکاظم کاظمی و محمود اکرامی بهره‌مند شدم. آن سال‌ها بیشتر غزل می‌سرودم. سال ۱۳۸۰ مجموعه شعرم با عنوان «بالهجه بهار» با همراهی انتشارات نیستان به چاپ رسید که شامل تعدادی از غزل‌هایم بود. سال ۱۳۸۷ نیز مجموعه‌ای از اشعار رضوی را در کتابی

شاعری و مادری، هردو، برخاسته از عمیق‌ترین عواطف انسانی یک زن هستند. اطره سید موسوی، غزل‌سرای خوش‌نام خراسانی، سرشار است از تجربه‌های شیرین مادری و سرودن. می‌گوید: «در یکی از روزهای سرد بهمن ۱۳۵۷ چشمانم را برای اولین بار بر دریاچه دنیا گشودم، در دیاری که خاکش بوی شعر می‌داد. تا پنج سالگی در آب و خاک نیشابور زیستم و پس از آن ساکن مشهد شدیم. از کودکی، پدر بزرگمان شعرهای زیادی از حافظ، مولوی، عمان سامانی و... را از حفظ برایمان زمزمه می‌کرد. گاهی هم با صدای خوشش آواز می‌خواند و چنین بود که جان ما نیز با شعر و آواز عجین شد. در خانواده ما اولین بار خواهر بزرگ‌ترم، حشمت،

